شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم
۱۹ فروردین ۱۴۰۲
۱۷ رمضان ۱۴۴۴
شماره ۳۹۱۳

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۲۶٪
۲۸° ↑ ۱۲° ↓
صبح ۲۴ | ظهر ۳۰
عصر ۲۷ | شب ۲۴

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۳:۲۸ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۴۵
غروب آفتاب ۱۷:۵۸:۵۹ | اذان صبح فردا ۰۳:۳۸:۵۴
اذان مغرب ۱۸:۱۷:۳۱ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۶:۳۳

کوچه

تضارب آرا یا تقسیم آحاد؟!



غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

می‌گفت و می‌گفت و می‌گفت و باز هم اصرار داشت که بگوید. اصلا توجه نداشت که گفته‌هایش حداکثر مثل انداختن تیر است آن هم بی‌هدف.

بعد ما جرا، وقتی تنها شدیم گفتم: این فقط رسانه نیست که باید دانش مخاطب‌شناسی را به مهارت رفتاری تبدیل کند. هرکدام از ما آدم‌ها هم -ناگزیر- نیازمند این واقعیت هستیم که بفهمیم هر سخنی را کجا مطرح کنیم.

ضرب‌المثل داریم که «هرسخن جایی و هر نکته مکانی دارد» سخن بجا نباشد، نه تنها بی‌اثر است که گاهی به ضد خود تبدیل می‌شود.

در ضرب‌المثل عربی هم می‌خوانیم «ما قصد لم‌یقع، و ما وقع لم‌یقصد؛ آنچه قصد کرده بودیم، واقع نشد. آنچه واقع شد را قصد نکرده بودیم.» انگار نمی‌خواست بپذیرد، گفت: پس تضارب آرا چه می‌شود؟

بالأخره باید گفتی باشد تا گویی شکل بگیرد. گفتم: این گونه سخن گفتن که با نارضایتی شنونده همراه می‌شود نه تنها به تضارب آرا نمی‌انجامد که به تقسیم آحاد و منها شدن افراد می‌انجامد. می‌خواهی نتیجه عملی رفتار و به قول خودت این تضارب آرا را ببینی، جلسه دیگر همین جمع را دقت کن.

ببین چه شده است و حاصل ضرب مورد نظرِ شما، نتیجه داده و به جمع دوستان اضافه شده است یا حاصل کار تقسیم شده و کلی کسر آورده ای.

تجربه به من می‌گوید، کسر می‌آوریم. این نوع دیالوگ برقرار کردن، بیشتر شبیه منولوگ است. وقتی سخنت با واکنش سلبی سکوت روبه‌رو می‌شود یعنی این گفت، گویی را در پی نخواهد داشت.

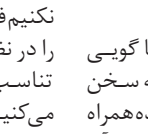
بی‌گوی هم گفت‌ها، مثل رها کردن بذر در هواست. معلوم است که نتیجه، شکل گرفتن یک مزرعه آباد نخواهد شد. این را هم به عنوان خاطره از سال‌های اول انقلاب اسلامی برایش گفتم که در برخی مکان‌ها می‌نوشتند بحثِ سیاسی ممنوع. برخی‌ها هم ذوق به خرج می‌دادند و به خط خوش می‌نوشتند، بحثِ ۳۰ یا ۳۰ ممنوع. دلیلش هم این بود که می‌دیدند آن مباحث ارزش افزوده‌ای ندارد بماند که به نتایج غیرسازنده هم می‌رسند و عملا مشتری‌های خود را از دست می‌دهند. چیزی هم به دست نمی‌آورند. حالا نمی‌گویم بحث نکنیم فقط می‌گویم جامعه مخاطب را در نظر داشته باشیم.

تناسب بحث‌ها را با کسانی که بحث می‌کنیم بسنجیم. اگر نتیجه تضارب بود و به جمع می‌افزود صحبت کنیم والا مباحث را به سمت و سویی ببریم که نتایجی داشته باشد.

او سر تکان داد به نشانه پذیرفتن. بخشی را هم پذیرفته باشد کافی است. همین که به جامعه مخاطب احترام بگذاریم و مباحثی مطرح کنیم که به درد همه بخورد، گام مهمی است در فرایند گفت‌وگو.

شوخی بی‌شوخی

حقوقی که دیر شد و وزیری که زود رفت!



مهدی محمدی
طنزپرداز

همان‌طور که در جریان هستید تأخیر در پرداخت حقوق معلمان آن‌قدر به درازا کشید که وزیر مربوط کوتاه آمد و از نشستن روی صندلی وزارتخانه استعفا داد. در این باره ذکر چند نکته ضروری است:

■ **نکته اول**؛ اینکه معلمان بر خلاف برخی مدیران که حقوق نجومی می‌گیرند، یک حقوق میکروسکوپی دریافت می‌کنند و بنابراین این یکی دو ماه تأخیر در پرداخت این یک ذره حقوق ارزش آن را ندارد که مسئولی آن هم در حد و اندازه یک وزیر بخواهد استعفا دهد و همین که چند روز پیش، رئیس دفتر وزیر آموزش و پرورش برکنار شد، در ازای دیر شدن این یک ذره حقوق کافی بود.

■ **نکته دوم**؛ اینکه مگر همین معلمان نبودند که موضوع انشایشان این بود: علم بهتر است یا ثروت؟ آن وقت اگر کسی در همان انشا برخلاف جو حاکم کلاس این‌طور می‌نوشت که مطمئنا پول بهتر است، قطعا نمره کمتری نصیبش می‌شد و این یعنی خود معلمان هم به پول و ثروت علاقه‌ای ندارند. بنابراین ما حتی به وزیر جدید پیشنهاد می‌کنیم که حقوق آن‌ها به جای اینکه ماهانه و دوازده بار در سال واریز شود کلا سالی دو بار و فقط هم مصادف با امتحانات پایان ترم اول و پایان ترم دوم پرداخت شود.

■ **نکته سوم**؛ اینکه بعضی‌ها هم مدعی بودند علت این بی‌برنامگی‌ها در پرداخت حقوق‌ها به خاطر این است که برخی مدیران به کار گماشته شده در وزارت آموزش و پرورش تا قبل از این در هیچ‌کدام از زیرمجموعه‌های وزارت آموزش و پرورش حضور نداشته‌اند. این ادعا هم کاملا مردود است چون بر همگان واضح و مبرهن است که تمام معاونان وزیر حداقل دوازده سال حضور در زیرمجموعه‌های آموزش و پرورش را داشته‌اند، یعنی از کلاس اول ابتدایی تا سال آخر دبیرستان.

صحیفه سجادیه

ستایش ویژه خداست که ما را به سپاس‌گزاری‌اش هدایت فرمود و ما را درخور سپاس قرار داد، برای اینکه از شکرگزاران احسانش شویم؛ تا در برابر این سپاس و شکر، پاداش نیکوکاران را به ما عطا کند.

خدا را سپاس که دینش را به ما هبه کرد و ما را به آیینش اختصاص داد و در راه‌های احسانش وارد کرد تا در آن‌ها به لطف و احسانش، به سوی خشنودی‌اش، حرکت کنیم. حمدی که از ما بپذیرد و به سبب آن از ما راضی شود.

و خدا را سپاس که از جمله آن راه‌ها، ماه خود، ماه رمضان را قرار داد. ماه روزه و ماه اسلام، ماه پاک کننده، ماه آزمایش، ماه قیام به عبادت و ماهی که قرآن را در آن نازل کرد که سراسر برای مردم هدایت است و نشانه هایی روشن از هدایت و جداکننده بین حق و باطل.

پس برتری‌اش را بر ماه‌های دیگر، بر پایه احترامات زیادی که برایش قرار داد و فضیلت‌هایی که بین مردم مشهور است، آشکار ساخت.

پس آنچه را در ماه‌های دیگر حلال بود، برای بزرگداشت این ماه، حرام کرد و خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها را محض گرامیداشت آن، ممنوع فرمود و بر آن وقتی واضح و روشن قرار داد و آن نهمین ماه از ماه‌های قمری است که حضرتش -جلّ وعزّ- اجازه نمی‌دهد از آن وقت معین، پیش افتد و نمی‌پذیرد که از آن پس افتد.

فرازی از دعای ۴۴

اول شخص

صدر داستان

درباره شهید بنت‌الهدی صدر که هم قصه نویس بود، هم مدیر چند مدرسه

قاسم فتحی

امروز سالگرد شهادت سیدمحمدباقر صدر است. نادره‌مردی که در میان مراجع و فقهای نامدار عراقی و جهان تشیع از همان ابتدا به فکر تأسیس حکومت اسلامی بود و برایش نظریه پردازی کرد. برای اقتصادش، برای فلسفه‌اش و اگر عمرش قد می‌داد می‌توانست کارهای بیشتری هم بکند. همو بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای امام پیام تبریک فرستاد و بیشتر از هر وقت دیگری مصمم شد تا کارش را در عراق زیر سلطه صدام ادامه بدهد. اما عراق با ایران فرق می‌کرد. زمین تا آسمان فرق می‌کرد. دست آخر راه به جایی نبرد و صدام حصرش کرد. خیابان محل زندگی‌اش را بست و شدیدترین فشارها را به او و خانواده‌اش وارد کرد و در نهایت در زندان‌های حزب بعث به شهادت رسید. اما در کنار نام او یک نفر هست که دست‌کم در مبارزه و سرسختی و البته دانش دینی اگر هم سنگ محمدباقر نباشد چیزی هم از او کم ندارد. خواهرش بنت‌الهدی صدر تا آخرین لحظه‌ها در کنار برادرش بود. در همان خانه‌ای که صدام محصورشان کرده بود از برادر مراقبت می‌کرد. هرکس که نام بنت‌الهدی صدر را در فضای اینترنت جست‌وجو کند و کمی، فقط کمی، درباره‌اش بخواند، با هر گرایش و مسلک و مشربی که باشد شیفته‌اش می‌شود. او به معنای دقیق کلمه زنی بود پیشرو، قوی و عالم و بیشتر از هر چیز یک مبلغ درجه یک. بنت‌الهدی در تمام عمر تلاش کرد آموزه‌های دینی درباره زنان را به بهترین شکل ممکن نشر دهد. از هر راهی که می‌توانست هم استفاده کرد. قصه می‌نوشت، مقاله می‌نوشت، ترجمه می‌کرد.

همسر برادرش، خانم حورا صدر که خواهر امام موسی صدر هم هست، در کتاب خاطراتش از روزی نقل می‌کند که بنت‌الهدی بعد از نوشتن داستانی با چشمان اشک‌آلود پیش او آمده است: «قصه که می‌نوشت خیلی از صمیم قلب می‌نوشت. یک روز آمد پایین از اتاقش، گفت: کشتَمش. مُرد. چشمانش پر از اشک شد. بنا کرد گریه کردن. گفتم: چرا؟ گفت: قهرمان داستان را کشتَمش. گفت که یکی از قهرمان‌های داستان مُرد. مُرد. خب این قصه که اینجوری نوشته بشود می‌خواهد اثر نداشته باشد در دل کسی که می‌خواند؟ با تمام روحش این را نوشته، با تمام احساسش این را نوشته.»

او بود که برای اولین بار متوجه شد حج چقدر برای تبلیغ و تأثیرگذاری بر حاجیان فرصت بزرگی است. از یک طرف به فتاوای تمام مراجع تسلط داشت و می‌توانست کمک حال حاجیه‌خانم‌ها باشد و از طرف دیگر می‌دید که چطور جریان‌های مختلف در روزهای حج تبلیغات سوءشان را آغاز می‌کردند. فرصت بی‌نظیر بود تا سطح آگاهی دینی زنان مسلمان را ارتقا دهد و آن‌ها را با جنبه‌های کمتر شنیده شده و مهم دین آشنا کند. بنت‌الهدی صدر در مقاله‌ای به نام «چرا از اسلام فاصله گرفته‌ایم» از نگرانی‌هایش از جایگاه واقعی زنان در بلاد مسلمین حرف می‌زند. او در آن مقاله خطاب به برادران مسلمانش می‌نویسد: «برادران مسلمان! شما را به خدا سوگند می‌دهم کاری نکنید که دختران جوانتان احساس کنند با پیروی از آیین اسلام و پایبندی به تعالیم پیامبر اعظم(ص)، اسیر و زندانی خواهند شد... ای برادران مسلمان! سخنم را بشنوید و تحت تأثیر امیال خود قرار نگیرید. از هوای نفس پیروی نکنید و زیاده‌روی‌ها را تحت پوشش عناوینی چون پیاده‌کردن اسلام توجیه ننمایید. اسلام سهل و آسان است و جز رساندن زن به عزت و کرامت و جایگاه شایسته، هدفی ندارد.»

بنت‌الهدی با تمام مشغله‌هایش حتی در روزهایی که روزگار بر وفق مراد او و برادر و خاندان صدر و یاران او نبود مدیریت مدارس اسلامی «الزهرا» در نجف و کاظمین را به عهده داشت. درباره بنت‌الهدی همین بس که تصور کنید زنی از خانواده فقها و مراجع، در آن روزهایی که زنان تحت سیطره تعصب دینی و عرفی قرار داشتند تک‌وتنها به نجف و کاظمین می‌رفت و امورات مدارس را رفع‌ورجوع می‌کرد.



روایت روز

چه خوب که به یک زولبیا نباختم



محبوبه فرامرزی
روزنامه نگار

چشم‌هایم از گرسنگی سیاهی می‌رفت. دلم می‌خواست زودتر اذان بگویند و یکی از آن زولبیاهای توی دیس را بگذارم دهنم. انگار هیچ وقت تا آن روز زولبیا نخورده بودم. خواهرهایم در آشپرخانه مشغول پخت‌وپز بودند. یکی فرنی می‌پخت دیگری برنج آبکش می‌کرد. هنوز ساعت ۲ بعد از ظهر بود و تا اذان سه چهارساعتی زمان مانده بود. تازه یازده سالم تمام شده بود. فقط تا ظهر حواسم به گرسنگی نبود و سرم گرم مدرسه و بازیگوشی بود. اما خانه که می‌آمدم انگار زمان نمی‌گذشت. آن روز برای افطار میهمان داشتیم. خانه بوی غذاهای جوراجور می‌داد. بوی نان تازه، برنج دم کشیده، سبزی و... شیطان توی جلدم رفته بود که وقتی خواهرهایم حواسشان نیست یکی از آن بامیه‌های طلایی را درسته قورت بدهم. با خودم می‌گفتم کاش زودتر اذان بگویند. یاد خاطره‌ای که معلممان برایمان تعریف کرده بود افتادم. می‌گفت وقتی هم‌سن‌وسال ما بوده با دخترها و پسرهای فامیل دور هم جمع بودند. ماه رمضانی بوده و گرسنگی روزه حسابی به آن‌ها فشار آورده بود. یکی از بچه‌ها گفته پس کی افطار می‌کنیم دیگری هم گفته بود وقتی صدای اذان بیاید. یکی از پسرها هم رفته بالای پله‌های خانه و اذان گفته است. آن‌ها هم خوش و خرم روزه‌شان را باز کرده‌اند. با خودم می‌گفتم کاش زودتر صدای اذان بیاید. یا اصلا یادم برود روزه‌ام. با خودم کلنجار می‌رفتم و مدام از جلو دیس زولبیا رژه می‌رفتم. یکی از خواهرهایم صدایم کرد و گفت: می‌دانم گرسنه‌ای اما روزه‌داری زحمت دارد. برو و بخواب. تا بیدار شوی میهمان‌ها آمده‌اند و وقت اذان هم شده است.

آن روز گذشت و من کلی توی دلم خوشحال شدم که توانستم جلوخودم را بگیرم و به یک زولبیا نبازم. بالأخره عید فطر شد و برادرم یک هزارتومانی نو به من جایزه داد. آن صبحانه و آن عید هر سال همین وقت‌ها در فکرم می‌چرخد. کاش حالا که بزرگ شدیم بیشتر حواسمان باشد تا بر نفسمان پیروز شویم و از زولبیاهای زندگی‌مان شکست نخوریم.



عکس روز

مهمان امام مهربانی

این شب‌ها ضیافت افطاری و پذیرایی از زائران امام رضا(ع) در بارگاه مطهر رضوی به راه است.

عکس: محسن بخشنده | شهرآرا

کارتون شهر



رضا جنگی

خانه های تاریخی مشهد به واسطه ارائه تسهیلات شهرداری رخت نو بر تن می کنند.

به قول خدا

تو همچو باد بهاری گره‌گشا میباش



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

آدم خوش‌نام و دست‌به‌خیری بود. برایش فرقی نداشت که غریبه باشد یا آشنا؛ همین که می‌فهمید گرهی در کار دیگری افتاده و کاری از دستش بر می‌آید دریغ نمی‌کرد. به همان اندازه که توان داشت برای هر کسی قدمی بر می‌داشت. باورش این بود اینکه آدم‌ها وقت گرفتاری سراغش را می‌گیرند خودش توفیق بزرگی است. همیشه هم کمک‌هایش مادی نبود. گاهی پای درددل کسی می‌نشست، گاهی واسطه خیری می‌شد تا مشکل کسی را حل کند. از آن آدم‌های ریش‌سفید با اعتباری بود که آن‌قدر در حق همه خوبی کرده بود که محال بود حرفی بزند و کسی رویش را زمین بیندازد. می‌گفت آدم گاهی هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید اما همین‌قدر که دل به دل مشکلات مردم بدهد و پای غصه‌هایشان بنشیند همین هم کلی ثواب دارد. بعد هم روایتی از امام حسین(ع) را می‌خواند که: «نیازهای مردم به شما، از نعمت‌های الهی بر شماست. پس از این نعمت‌ها خسته نشوید» بودن یکی از همین آدم‌ها توی یک محله، یک فامیل و... کافی است که مایه دلگرمی همه باشند. آدم‌هایی که بی‌سروصدا و بدون هیچ ادعایی همیشه‌گره‌گشای مشکلات می‌شوند و هیچ‌وقت هم در ازای کاری که انجام می‌دهند به دنبال نفع شخصی نیستند. تنها رقابت زندگی‌شان توی کارهای خیر است و فقط وقتی از همه جلوترند که نیازمندی دست نیاز به سویشان دراز کرده باشد. آن‌هایی که مصداق این آیه شریف‌اند: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ؛ پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویید». (فرازی از آیه ۴۸ سوره مائده)

گنج زندگی

در کار خیر چوب لای چرخ کسی نگذار

لیلی بختیاری پشت چراغ قرمز، خودش را به شیشه پنجره می‌چساند و التماس می‌کند که از بسته‌های آدامسی که توی مشتش گرفته بخری، از رستوران بیرون می‌آیی و نیازمندی به سمتت می‌آید که کمکی هم به او بکنی، از کنار خیابان که عبور می‌کنی پسربچه‌ای به دنبالت می‌دود که از بسته‌های دستمال کاغذی‌اش بخری و قسمت می‌دهد که دست‌کم یکی از آن‌ها را برداری... برای خیلی از ما این تجربه‌ها اتفاق افتاده و برخی دلمان لرزیده و حتما کمک کرده‌ایم. برخی هم به دلایلی که شنیده‌ایم آن‌ها را نیازمند نمی‌دانیم و کمکی نمی‌کنیم و رد می‌شویم. اما برای بعضی از ما همیشه این تردید وجود دارد که بالأخره درخواست نیازمندانی که در کوچه و خیابان می‌بینیم را بی‌پاسخ بگذاریم یا نه. حجت الاسلام و المسلمین سید حسین هاشمی نژاد در این باره خاطره‌ای را نقل کرده است: یک روز تاجری تعریف کرد که قول داده بودم به خانواده‌ای برای تهیه جهیزیه کمک کنم. روزی که زن به حجره من آمد تا برای جهیزیه دخترش به او کمک کنم یکی از بازاریان از مقابل حجره من رد شد و چشمکی زد که بیرون بروم و به من گفت: این زن حرفه‌ای است کمک نکن. من هم جهیزیه را ندادم. فردا که دکان را باز کردم دیدم نامه‌ای داخل دکان است آن زن نوشته بود: «به خاطر قول شما مراسم عروسی دخترم را هماهنگ کرده بودیم اما دل ما را شکستی و عروسی را عقب انداختیم.» آخر نامه هم جمله‌ای نوشته بود که دلم ریخت: «خدا محتاجت کند که درد و نیاز محتاج را بفهمی.» یک هفته نشد به خاطر معامله اشتباهی ورشکست شدم. بنابراین در کار خیر هیچ وقت چوب لای چرخ نگذارید. بگذارید انجام شود. چون روایت داریم اگر صدقه به غیر اهلش هم داده شود آثارش را دارد.